



**کتاب انوسی: گویای گوشه های
فاشناخته تاریخ ایران
ناهید پیرنظر
دانشگاه یوسی ال ای،
برنامه فارسیهود حبيب لوی
و آرشیو خانه اسناد و نسخ
فارسیهود**

درباره دکتر ناهید پیرنظر: دانش آموخته دکتری ایرانشناسی دانشگاه یوسی ال ای، حوزه تخصصی اش ادبیات فارسیهود و تاریخ یهودیان ایران است و آنها را در دانشگاه یوسی ال ای تدریس می کند. ایشان بنیان گزار بنیاد پژوهشی خانه اسناد و نسخ فارسیهود (بنیادی که نسخ خطی فارسیهود را به خط فارسی نو برگردانده و به چاپ میرساند) میباشد. مقالات پژوهشی او در کنفرانس های بین المللی عرضه و در دانشنامه ایرانیکا، دانشنامه یهودیان در سرزمین های اسلامی، مجلات ایرانشناسی، ایران نامه و ایران نامگ منتشر شده اند. از جمله سایر انتشارات او ویراستاری کتاب *زنان شاهنامه*، نوشته پرفسور خالقی مطلق به انگلیسی و از سری انتشارات ایران نامگ علاوه بر کتاب انوسی و کتاب فارسیهود به فارسی است.

"انوسی": به معنی "یهودیانی که به اجبار تغییر مذهب داده اند" است.

"فارسیهود": از ترکیب دو واژه فارسی + یهودی به معنی "نوشتار زبان فارسی نو به خط عبری" است

از جمله انتشارات پیشین ناهید پیرنظر در سال ۲۰۲۰ عبارتند از:

Judeo-Persian Writings a Manifestation of Intellectual and Literary Life, Society of Iranian Studies- Routhledge,

از سایر تألیفات اخیر ایشان، به زبان انگلیسی، مقاله ای است که در سالنامه دانشگاه یواس سی به چاپ رسیده است:

"The Process of Immigration to the United States, and the Acculturation of Iranian Jews, in Casden Book on Jewish Migration.

مقدمه

برخی از نوشته های فارسیهود علاوه بر ارزشهای گوناگون زبانشناسی، مذهبی، ادبی و اجتماعی دارای ارزش تاریخی هستند. از آن جمله کتاب انوسی بابایی بن لطف است که در این مقاله به جزء کوچکی از آن که حکایت مهاجرت اجباری یهودیان از گرجستان به ایران در عهد صفویه است می پردازیم. کتاب انوسی اگر چه در چند دهه اخیر مورد توجه پژوهشگران فارسیهود بوده است، ارزش تاریخی آن، به استثنای گروه محدودی، هنوز برای بسیاری ناشناخته است و زوایای بسیاری از تاریخ ایران و ایرانیان یهودی در لابلای صفحات آن نهفته است.

کتاب انوسی نوشته شاعر یهودی بنام بابایی بن لطف است که شرح احوال یهودیان را در دوران صفویه در فاصله سالهای ۱۶۱۳ الی ۱۶۶۲ میلادی به نظم در آورده و دنباله آنرا که مربوط به دوران شاه عباس دوم تا زمان حمله افغان و پایان سلسله صفوی است، نوه یا نبیره او به نام بابایی بن فرهاد در فصل دوم این کتاب به نام "کتاب سرگذشت کاشان" ادامه داده است. در انتها نیز شخصی بنام ماشیح بن رفائیل فصلی در مورد زمان نادر شاه به آن اضافه کرده است.

در مورد ارزش تاریخی این کتاب در گذشته، در وهله اول به نام دکتر حبیب لوی بر خورد میکنیم. ایشان بعضی از قسمتهای آن را برای ما به خط و نثر فارسی با ذکر نمونه اشعار بازگو می کنند. پس از آن به کتاب و نوشته های دکتر ورا مورین (Vera Moreen) به نام *Iranian Jewry's Hour of Peril and Heroism* برخورد می کنیم. این کتاب و مقالات بعدی ایشان دقیقاً گوشه هایی از وقایع این دوران را بزبان انگلیسی برای پژوهندگان گزارش و نقد می کند. مقالات پرفسور آمون نتصر نیز از جمله در دانشنامه ایرانیکا و کتاب تاریخ یهود در عصر جدید به هردو زبان فارسی و یا انگلیسی روشنگر بعضی از این زوایا هستند.

در این مقاله به گوشه ای از این کتاب که چگونگی مهاجرت یهودیان را از گرجستان به ایران در زمان شاه عباس اول صفوی توصیف میکند، پرداخته، از شرایط زندگی، علت این مهاجرت و روابط یهودیان با حاکمان وقت آگاه می - شویم. شرح این ماجرا همچنین تا حدودی چگونگی پیوستن یهودیان اسپانیا را به ایران برای خواننده روشن می سازد. کتاب انوسی محققاً یکی از منابع محدود درباره شرایط زندگی یهودیان در دوره صفویه است که بابایی بن لطف حدود چهل سال، پس از وقوع حوادث سالهای ۱۶۱۳ الی ۱۶۶۲ را از سال ۱۶۵۶ آغاز به سرودن نموده است.

برای تأیید گفتار شاعر در این امر، به منابع دیگر از جمله منابع مستند تاریخ دربار صفوی، یعنی تاریخ عالم آرای عباسی، نوشته اسکندرمنشی که گزارش وقایع آن دوران را سال به سال از سوی دربار صفویه منعکس کرده است میتوان مراجعه کرد. همچنین تاریخ آراکل تبریز، که در زمان شاه عباس دوم بین فاصله سالهای ۱۶۶۲-۱۶۵۱، با سه

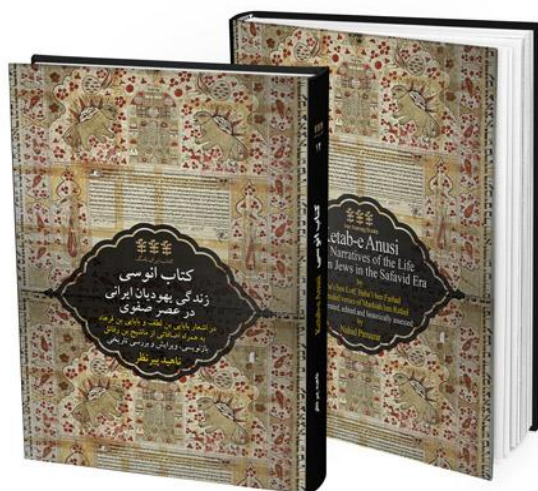
سال فاصله، نگارش یافته است، می تواند مورد مقایسه قرار گیرد. نویسنده در این کتاب شرح مفصلی از تاریخ ارمنه را در دوران شاه عباس اول در اختیار ما می گذارد. از مراجع معتبر دیگر، علاوه بر پاره ای گزارشات پراکنده در پشت کتابهای مقدس باید از یادداشت ها و خاطرات جهانگردان و مسافرانی مانند پیتر و دلاواله ایتالیایی Pietro Della Valle ۱۵۸۶-۱۶۵۲ و یا ژان شاردن فرانسوی (Jean Chardin ۱۶۴۳-۱۷۱۳) نام برد که در مواقع لزوم در این مقاله به آنان اشاره میشود. برای تقابل و برگرداندن نمونه های اشعار از فارسیهود به خط فارسی، از سه نسخه خطی کتاب انوسی در مرکز فرهنگی بن صوی اورشلیم، کتابخانه ملی مرکزی اورشلیم و نسخه شخصی حبیب لوی استفاده شده است.

ارزش تاریخی و ادبی کتاب انوسی

آنچه که کتاب انوسی را با ارزش میسازد ارزش تاریخی آن است، زیرا تنها اثر تاریخی مستند فارسیهود در دوران ایران اسلامی است. اما از نظر ادبی، به علت اشکالات عروضی و قافیه شاید ارزش زیادی نداشته باشد. هر چند که شاعر سعی کرده است روایت خود را در بحر عروضی هزج مسدس محذوف (مفاعیلن، مفاعیلن، فعولن) به نظم در آورد، نمیتوان برای این اشعار از نظر شعری و علم عروض و قافیه ارزش زیادی قائل بود و شاید بهتر باشد در بعضی صفحات به آن به صورت نثر موزون مقفی نگاه کنیم تا شعر. به این علت ویراستار در مورد تصحیح عروضی و یا قوافی آن کوششی ننموده و در این مورد سعی شده است که متن را بدون ویرایش به خواننده معرفی کند.

نگاهی به تاریخچه زیست یهودیان در ایران

یهودیان ایرانی در چهار دوره اصلی به صورت گروهی به خاک ایران بزرگ وارد شده اند. اولین دوره آن دوران اسارت آشور در سال ۷۲۲ ق. م. و اسکان یهودیان در نینوا است که در سالهای ۶۱۱-۶۰۹ ق. م. در زمان مادها به ایران پیوست. دومین دوره، زمان اسارت بابل در سال ۵۸۶ ق. م. و آزادی آنان به دست کورش بزرگ در سالهای ۵۳۹/۵۳۸ ق. م. است. کورش در مورد ورود آنان به خاک ایران و یا بازگشت به اورشلیم به آنان حق انتخاب داد. سومین دوره، پس از خرابی معبد دوم در سال ۷۰ میلادی و هنگام ورود بعضی از یهودیان و بسیاری از دانشمندان اورشلیم به آکادمی های بابل در اطراف تیسفون است. بالاخره آخرین دوره مهاجرت گروهی یهودیان به ایران، در زمان صفویه در دوران شاه عباس اول روی داد. همان دورانی که مورد بحث این مقاله است و کمتر در مراجع ایرانی و غیر ایرانی، به علت کمبود مرجع، به شرح آن پرداخته شده است.



زنده یاد پروفسور امنون نتصر، زاده شهر رشت، شهروند اسرائیل، استاد ایران شناسی در دانشگاه اورشلیم و بنیادگذار مطالعات فارسیهود

عدم توجه به این امر، شاید بعلت موقعیت زمانی آن که حدود یک قرن و اندی پس از تفتیش عقاید مذهبی اسپانیا و خروج اجباری یهودیان از آن سرزمین باشد. دورانی که از سوی مراجع غربی یهودی، یکی از تاریک ترین ادوار زندگی آنان و از سوی مراجع شرقی و ایرانی همزمان با اوج تشیع و جهانگشایی پادشاهان صفویه و پیکارهای آنان با امپراطوری عثمانی است. دورانی که در یادداشت های مسافری خارجی به ایران و یا نوشته های گروه های زرتشتی و مسیحی ایرانی کمتر میتوان در آنها نامی از یهودیان جست. در مورد مهاجرت یهودیان ساکن گرجستان به ایران، ابتدا نگاهی به تاریخچه گرجستان و ارمنستان و روابط ایران با آنان و شرایط زندگی یهودیان در آن سرزمین ها می-افکنیم.

شاه عباس اول و اسکان یهودیان در ایران

وقایع مستند تاریخی سالهای ۱۶۱۵ - ۱۶۱۱

گرجستان در قرون شانزده و هفده میلادی، یعنی از اوایل تشکیل دولت صفویه (۱۷۱۳-۱۵۰۱) تا دوران شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۸۱)، در بسیاری از مواقع بین دو کشور پر قدرت ایران صفوی و امپراطوری عثمانی مورد کشمکش بوده است. در این متن مقصود از گرجستان در واقع آن قسمت از ارمنستان است که ضمیمه گرجستان شده بود و فرمانروایی آن تحت نظر دو کشور ایران و عثمانی بوسیله فرمانداران محلی تقسیم شده بود. لازم به تذکر است که

از سال ۱۴۹۰ میلادی گرجستان که قسمتهای از ارمنستان را هم در بر می گرفت به حاکم نشین ها متعددی تقسیم شده همواره تحت فرمانروایی پادشاهان عثمانی و صفوی بودند تا سال ۱۸۰۱ که گرجستان رسماً ملحق به روسیه شد و ارمنستان بزرگ نیز بین روسیه و عثمانی تقسیم شد.

یهودیان ساکن گرجستان هم که از ساکنین قدیمی شیروان و قراباغ بودند در زمان تسلط عثمانی ها به ولایت کاختی (Kakhetia) در گرجستان مهاجرت کرده، تحت حمایت اسکندر خان، حاکم وقت، در کنار آرامنه ساکن گرجستان به آرامی زندگی میکردند. پس از اسکندر خان و بدنبال نزاع بین فرزندانش در سال ۱۶۰۶، بنا به درخواست اهالی و با پشتیبانی شاه عباس که گنجه را فتح کرده بود، حکومت به نوه اسکندر خان، تهمورس رسید، کسی که از کودکی به دربار صفوی به گروگان رفته بود.

در این فاصله شاه عباس شهر فرح آباد یا طهان سابق را در مازندران به سال ۱۶۱۱ میلادی بنا نهاد. اما در سال ۱۶۱۳ واقعه ای رخ داد که مایه بر هم خوردن روابط دوستانه شاه عباس با امیران گرجستان گردید. این اختلاف بر سر خوراشان، خواهر لوارساب خان امیر ولایت کارتلی (Kartelia) بود. زنی که تهمورس خان و شاه عباس پس از شنیدن وصف او، هر دو خواستارش بودند. ازدواج خوراشان با تهمورس خان علی رغم مخالفت مکرر شاه عباس و بدون اجازه پادشاه ایران سرگرفت. بنا به نوشته آراکل تبریز همین امر چنان خشم شاه را برانگیخت که به فکر لشکر کشی به گرجستان افتاد. و به این علت حاکمان گرجستان یعنی تهمورس خان و لوارساب خان، که پس از این ازدواج با هم نسبت سببی هم پیدا کرده بودند، بر علیه و در مقابل حمله احتمالی شاه عباس، با هم متحد شدند.

به دنباله همین لشکر کشی، پس از آنکه شاه عباس شیروان و قراباغ را گرفت، فرمانی صادر کرد. طبق این فرمان از میان ساکنین کاختی (Kakhetia)، آنان که در گرجستان بدنیا نیامده بودند، اعم از مسلمان، مسیحی و یهودی به شهر تازه ساز فرح آباد در مازندران برده شدند. از اهالی متولد در گرجستان نیز، کسانی را که پشتیبان دولت عثمانی بوده و یا در جنگ به آنان یاری رسانده بودند به فرح آباد نقل مکان داده شدند.

استناد گفته های بابایی بن لطف با منابع تاریخی در شرح احوال یهودیان گرجستان

سندیت کتاب بابایی بن لطف را پژوهشگران این رشته از جمله آمنون نتصر (Amnon Netzer) و ورا مورین (Vera Moreen) در اکثر موارد تشریح و ثابت نموده اند. البته مواردی کوچک نیز موجود است که گفته های شاعر با حقایق تاریخی متفاوت است. یکی از این موارد ذکر شده که دکتر مورین هم به آن اشاره میکند، همان تاریخ بنای شهر فرح آباد است. در این مورد بابایی بن لطف اشتباهاً این تاریخ را پس از وقوع جنگ شهر زعم و بدست

یهودیان میدانند در حالیکه در تاریخ عالم آرای عباسی، بنای شهر دقیقاً در سالهای ۱۶۱۳-۱۶۱۱ و قبل از اسکان یهودیان در آنجا ذکر شده است.

بابایی بن لطف که معاصر آراکل تبریز بوده است با در نظر گرفتن زمان نگارش و نظم این کتاب یعنی در تاریخ ۱۶۵۶، احتمال دارد که خود این اخبار را از شاهدان عینی شنیده باشد. شاعر دو فصل از کتاب خود را به یهودیان مقیم گرجستان و چگونگی اسکان آنان در مازندران در شهر فرح آباد اختصاص داده است. این دو فصل مربوط به وقایع حمله دوم شاه عباس به گرجستان یعنی سالهای ۱۶۱۷-۱۶۱۶ میلادی است. مطابقت و همخوانی گزارش بابایی بن لطف با جنگهای این دوره همانا ذکر نام شهر زَغَم Zagam است که مشترکاً در اشعار بابایی بن لطف و گزارش اسکندر منشی در کتاب عالم آرای عباسی در توصیف جنگهای ۱۶۱۷-۱۶۱۶ آمده است. در آغاز این فصل شاعر از شرایط زندگی یهودیان در این شهر سخن گفته، زندگی آنان را در عین محدود بودن نسبتاً راحت توصیف کرده است، به طوری که در آنان هیچ تمایلی به مهاجرت مشاهده نمی شد. اما پس از دریافت خبر سرکشی تهمورس خان و لشکر کشی شاه عباس به شهر زَغَم، یهودیان نیز مانند سایر ساکنین شهر احساس خطر می کنند. در اینجا شاعر از شخصی بنام خواجه لاله زار بعنوان رهبر جامعه سخن میگوید و او را مردی دور اندیش و تیز هوش دانسته، که به فکر صلاح و موقعیت یهودیان بوده است. بنا به گفته بابایی، خواجه لاله زار که قاعدتاً از لشکر کشی های قبلی شاه عباس خبر داشت، از پیش می دانست که در این جنگ برنده و بازنده کیست و بر سر بازندگان چه خواهد آمد. بابایی همانگونه که اسکندر منشی گزارش می دهد، میگوید که منظور از حمله شاه عباس به ولایت کاختی (Kakhetia) در گرجستان، "سرکوب کافران و گسترش اسلام" بود و در سلسله لشکر کشی های گذشته به آن ناحیه نیز، بیش از صد هزار زن و کودک خردسال گرجی به اسارت برده شده بودند.

لذا خواجه لاله زار برای جلوگیری از نابودی جامعه خود و اجبار به خروج و یا تغییر مذهب اجباری با عده ای از رهبران یهودی پیشاپیش به نزد پادشاه ایران می رود و عدم وابستگی قوم خود را به تهمورس خان، که شاعر او را تامورس گرجی میخواند، اعلام می دارد. آنان با اعلام "شاهسون شدن" مراتب اطاعت و شاه دوستی جامعه خود را طبق معاهده آماسیا (Amaya)، به شاه ایران تأیید می کنند. بابایی بن لطف زندگی یهودیان در شهر زَغَم و آغاز ماجرا را چنین آغاز میکند:

یاعی شدنِ جماعتِ زَغَم از تامورس گرجی و شاه سون شدنِ ایشان بدرگاهِ شاه عباس ماضی

در شب و انعام نمودنِ شاه عباس به ایشان

کنون بشنو ز من یک فصل گفتار ز بهر شهر دیگر کردم الغار

فرح آباد را بشنو که چون شد
 بُدند اندر زَغَم دایم همیشه
 همی کردند عیش و کامرانی
 به زیر سایه یک مرد عالی
 بُدی نام خویش آن مرد بهران
 ولیکن لاله زارش نیز خواندند
 میان گرجیان بودند همه شاه
 قضا را شاه عباس مقدم
 برفت بالشکر بی حد و اِشمار
 چو بشنید لاله زار آن بانگ لشکر
 صلاح از کار جمع عبریان دید
 بگفت او با جماعت اندر این وقت
 بُود صاحبقرانی چون سکندر
 همی آید کنون چون شیر شرز
 کنون باید به فکر کار کوشیم
 بُود یسراییل بیچاره بی زور
 بیاید تا رویمان جمله یکسر
 که میدانم یقین صاحبقران است
 همی گفتند که ای صاحب تو دانی

دگر از گردش افلاک چون شد
 مثال دیواندر توی بیشه
 به پایتخت گرجی زندگانی
 بُدند بنشسته اندر حوالی
 پدر بنهاده العازارش از جان
 همه از بهر او جان می فشاندند
 همی رفت میغشان بر ماهی و ماه
 هوای جنگ گرجی کرد آن دم
 بجنگ گرجیان دیو کردار
 جماعت را بخواند آن مرد مهتر
 در آن جنگ و بلا خود در میان دید
 که شاه عباس تا بنشسته بر تخت
 برفت آوازه اش در بحر و در بر
 که گرجی را برد هر سو به هجره
 که ما هم ضربت تیغش ننوشیم
 بزیر دست و پا مالند چنان مور
 به پابوس شه دارای لشکر
 ملک الموت جان گرجیان است
 اگر بخشی و گر هم میگشانی

بدین ترتیب خواجه لاله زار با جمعی از سران قوم پس از پابوسی شاه عباس و ابراز فرمانبرداری از پادشاه در این جنگ، از او درخواست حمایت کرد. امری که بسیار مورد استقبال شاه عباس قرار گرفت و قول هرگونه محافظت از یهودیان را باو داد. شاه در مقابل از او درخواست کرد که همراهان خود را به زَغَم بازگرداند ولی خودش در جنگ، مشاور و راهنمای او گردد و مسیر راه را برای ورود به شهر زَغَم به او نشان دهد. گزارش این دیدار فقط از

سوی بابایی بن لطف به ما میرسد و علت آن هم احتمالاً میتواند خصوصی بودن این تقاضا از سوی شاه عباس و فردی بودن کمکِ یک نفر راهنمای یهودی باشد:

یهودیمان رعایت، پیشِ گرجی
 چو بشنیدیم ما بانگِ قلباش
 تمامی بنده درگاهِ شاهیم
 وطن اندر زغم داریم مادام
 همه شاهی سوند گشتیم یک سر
 پناهی بر تو آوردیم ای جم
 چو اینها را از ایشان شاه بشنید
 بگفت بالاله زار آن شاه شیردل
 یابا من بلد شوای یهودی
 چو می گشتی آبا ایشان همیشه
 به یاری خدا ایشان بگرم
 خورم سوگند به جانِ مصطفایم
 که نازارم یکی قوم یهودا
 شما را سرفراز دهر سازم
 خلاصیتان دهم از دستِ دشمن
 به هر کاری که خواهیتان دهم راه
 بنگذارم یکی میخی ز دیوار
 همه مال و زر و اسباب و خانه
 اگر یک پولتان جایی شود گم
 دعا کردند تمامی بر دلاور
 همیشه تیغ تو بر فرقِ دشمن
 به ظلم گرجیان گشتیم دو بُرجی
 کنیم بر گرجیان، سازیم پرخاش
 رعایت پیش شاهِ جم پناهم
 دوباره از هزارانیم ناکام
 همه جانها برایت کرده بی سر
 مبادا از سر ما سایهات کم
 چنان گل یک زمانی شاه خندید
 که آوردی صفا ای مردِ مُقبل
 بجنگِ گرجیانِ نحسِ گیتی
 به من بنما تمامی راهِ بیشه
 سرت از تربیت بر نقره گیرم
 أُجاقِ شیخِ صفی، آن خدایم
 همه ساله نه این امروز و فردا
 ز بهر خاطرت یک شهر سازم
 شویتان خانه خواه و دوست با من
 شما باشید با من یارِ دلخواه
 میانِ دگر قوم شود در جنگِ گشتار
 نویسیدان یکایک ای یگانه
 دهد اندر خزانه مال معصوم
 که باشی بر عدو دایم مظفر
 بُود منصور و ناصر ای تو، هم تن

بُشد خوشحال شاه و کُرد معلوم
 بگفتا لاله‌زار کای شاه پُردل
 بگفتا شاه کای مَرِدِ هنرور
 بگو اسمت به مَن تا نیک دانم
 چو بشنید شاه اسم آن دلاور
 بیاوردند اسب دِیویک
 ابا یک خلعت زربفت پُرکار
 بفرمودش پَس آنکه شاه عادل
 خودت در پیش مَن می‌باش یک چند
 روان کُرد لاله‌زار آن مردمانان
 بماند در پیش شه او فَرِد و خالی

که اسمت را بگو از کاف تا لام
 غلامی از شَهَم خواهم تو مُقبِل
 هزارت آفرین بَر زاد و فرزند
 بگفتا لاله‌زار ای شه بخوانم
 بگفتا آوریتان یک تکاور
 به پُشتش بود زینی جمله از زَر
 بدادند جمله بَر خواجه العازار
 که بفرست آدمت را سوی منزل
 که تا بَر مَن دهی زین جنگ‌ها پند
 به شهر خود شدند از گرجی پنهان
 که بودی او بَلد در هر حوالی

بنابر این خواجه لازار، پس از آنکه از پادشاه خلعت یافت، بصورت راهنما در کنار پادشاه اسب میراند و لشکریان چند هزار نفره قزلباش در پی آنان در حرکت بودند. اما در نزدیکی شهر زَعَم به جنگلهای تاریک و انبوه رسیدند. شاه عباس که از دیدن این جنگل‌ها از جنگ مأیوس شده بود، سرگردان ماند که چگونه سوارانش بتوانند از چنین جنگل انبوه که دارای حیوانات درنده هم بود بگذرند و یا با افرادی که در میان درختها پنهان می شدند مبارزه کنند. در کتاب عالم آرای عباسی، اسکندر منشی نیز به همین اشکالات از جمله جنگلهای ضخیم و پنهان شدن گرجیان در آن اشاره میکند. بنا به گفته بابایی بن لطف، شاه در فکر بازگشت بود که لاله زار پیشنهاد آتش زدن درختان را باو می دهد. این آتش سوزی دو ماه طول می کشید تا خاموش شود. در مدتی که درختان میسوختند آن محل را قُرُق کرده بودند تا از آگاهی تهمورس خان و افراد شهر زَعَم جلوگیری کرده بدستور شاه، هر گرجی یا عابری را که میدیدند، سربه نیست میکردند:

رسیدند چو به نزدیکی بیشه
 دَد و دام و شغال و نیز گفتار
 بُدی یک بیشه پُر هول و تاری
 اگر از جای جنیدی شه روم
 درختان سَر به سَر بودند ز ریشه
 در آن بیشه بُدند گویی تو انبار
 نبودی از درخت یک جای خالی
 ابا لشکر همی گشتی درو گم

ز بس آن بیشه بودی از درخت تنگ
 چو دید جایی چنان، شه کرد گفتار
 چو با گرجی کنم من جنگ بنیاد
 کدامین مرکبی این راه پوید
 چو دید آن، خواجه شه راهمچو غمناک
 که من دارم علاج جنگلستان
 بگفتا شاه چه خواهی کرد چاره
 بگفت شاهها اگر بودی ده و بیست
 ز نم یک آتشی در توی بیشه
 بشد خوشحال شاه از روی شادی
 همی دانم که یک رنگی ابا من
 بفرمود آنگهی شه باز قزلباش
 به آن نقش مبرا سر بر آرید
 پس آنگه لاله زار آن مرد با فر
 زدند یک آتشی در جنگلستان
 بسوزاندند درختان را سراسر
 اگر مرغی هوای او پریدی
 نشستند یک دو مه نزدیک آن نار
 قرق بود دور آن شاه سرافراز
 اگر یک گرجی را راه و بی راه
 همی کردند دستگیرش ضرب خنجر
 بدی مقصودشان از عالم جنگ

نتانستی دو کس با هم کنند جنگ
 ”دریغ از راه دور و رنج بسیار“^۱
 گریزند در میان بیشه چون باد
 که گرجی در توی جنگل بجوید
 بگفت شاهها مبر زین بیشه ها باک
 به من شد عهده این گرجستان
 مگرشان پا در آری، ضرب اره
 علاجش ازه کردی این سخن چیست
 بسوزد آن درختان هم ز ریشه
 بگفتا لاله زاری، کی قیادی
 کنی غمخواریم در باب دشمن
 که هر نقشی نماید یار نقاش
 تمامی بیشه را از پا در آرید
 بگفت آتش زنید در بیشه یکسر
 که می رفت شعله اش در ملک سیستان
 به یک دم بیشه شد صحرای محشر
 ز پر موندی و در آتش پییدی
 رعایت بهر تنباکو بوندند زار
 نتانست کس که قلیانی کند ساز
 همی دیدند قزلباشان به ناگاه
 همی انداختند در توی آذر
 که نیوشد خبر آن شاه پُرننگ

پس از پایان آتش سوزی، شاه عباس و سپاه قزلباش به شهر زَغَم راه یافتند و تهمورس خان را شکست دادند. تهمورس خان با همسرش فرار کرد و شاه عباس شهر را به تصرف در آورد. شرح همین شکست را مشروحاً از سوی اسکندر منشی نیز می‌شنویم. شاه عباس همان گونه که قول داده بود به یهودیان آزاری نرساند ولی تصمیم گرفت که آنان را مانند سایر بازماندگان شهر زَغَم به فرح آباد بفرستد. مهاجرتی که یهودیان بآن راغب نبودند ولی بالاجبار پذیرفتند. شرح این لشکر کشی و شکست تهمورس خان را بابایی بن لطف چنین گزارش می‌دهد:

<p>از آن جانب روان گشتند قزلباش برفتند نیم شب در مُلکِ ایشان بَر آمد های و هوی شیر مردان بگفتا چیست آن آشوب و غوغا بگفتا شاه چو بودی تو مُمسک مَلک الموت آمد قصدِ جانَت بیامد وارثِ مُلکِ فریـدان چو تامورس در آن شب این نیوشید ز جا برخاست آن بد کیشِ ملعون صبحش روز شد، از شاه گوردی برفتند بر سر تختش هُزیران زدند نقاره بر اسم شهنشاه اسیر بی عدد کردند در آن روز همه ایسرایلان را جمع کردند دماغ هیچ کس خون در نیامد ولیکن شاه فرمود اندر آن دم همی بایند شمار آذَمَت را که مَن از بهرشان یک شهر بنیاد هر آن نوشی، بُود یک نیش از پی</p>	<p>به توی شب ابا گرجی به پرخاش بنا کردند جنگ، گرگ و میشان خبر شد شاه گرجی باز گردان مگر گرجی همی سازند توغماⁱ کنون مرگ نُوت بادا مبارکⁱⁱⁱ رفیقانش به قصدِ خانمانت که خوانند شاه عباسش هُزیران مثال ییـد از آن باد لرزید گرفت دستِ حَرَم چون بُرد بیرون نبود اندر زَغَم یک اهل دَردی نشست بر جای او شاه دلیران سپردند بر نهنگان هر سر راه فکندند هر شکاری در دم یوز به دست لاله زار اِشمار کردند در آن سودا تمامی را خوش آمد چنین امری به آن پیر مقدم بری بیرون از شهر زَغَم را نهم نامش بخوانم فرح آباد هر آن شهدی خوری آخر کنی قی</p>
---	--

اگر اول نشد یک تن گرفتار ولی آخر شدند از خویش بیزار
سرا و خانمان و قصر و ایوان همه هشتند و رفتند دیده پُر خون
آیا بابایا دنیا چنین است همه نیک و بدی در زیر زین است

بابایی بن لطف در فصل بعد، از انتقال موقتِ یهودیان شهر زَعَم به نقطه ای بد آب و هوا در کنار دریا سخن میگوید ولی پس از درخواست خواجه لاله زار، شاه آنان را در فرح آباد اسکان میدهد. شهری که قبلاً در سال ۱۶۱۱ ساخته شده بود و شاعر تاریخ بنای آنرا اشتهاً باین دوره نسبت میدهد. گزارش این مهاجرت اجباری را علاوه بر بابایی بن لطف، آراکل تبریز در مورد مسیحیان شهر زَعَم چنین نیز نقل کرده است که: "شاه عباس پس از شکست تهمورس خان و تسخیر شهر زَعَم، ابتدا فرمانی مبنی بر تهیه یک لیست کامل از مسیحیان شاهسون (شاه پرست) تهیه کرد و ابتدا آنها را به کنار رود کُر (Kur) در شهر کوچکی بنام قرین (Qarbin) برد و پس از مطابقت لیست کامل شاهسون ها، برای بار دیگر، آنان را به خاک ایران آورده، ابتدا به قزوین (Qazvin) و سپس به فرح آباد برد. آراکل تبریز در اینجا ذکر میکند که مهاجرین فرح آباد شامل گروههای ارمنی، مسلمان و یهودی بودند که در آنجا و در دهات اطراف سکنی داده شدند.

بنا به گزارش آراکل تبریز به علت بدی هوا، رطوبت و کمبود غذا، بسیاری از اهالی گرجی مریض و تلف شدند و هنگامی که عریضه ای در این مورد به شاه میفرستند در پاسخ آنان شاه عباس چنین پیام میدهد که: "اگر دست از دین خود کشیده به اسلام ایمان آورید به شما همه گونه کمک خواهم نمود." آراکل گزارش میدهد که آن گروه از مسیحیانی که به اسلام گرویدند اعم از پیر و جوان چیزی بیشتر از یک سکه طلا نصیبشان نشد.

بابایی بن لطف هم شرح اسکان یهودیان را در فرح آباد چنین گزارش میدهد:

ساختن شاه عباس ماضی فرح آباد را از برای خاطر جماعتِ زَعَم و بردن

جماعت را در فرح آباد و هر ساله انعام نمودن به جماعتِ ایسرائیلانِ زَعَم

زَعَم را چو مُسَخَّر کرد یک سر شَه جَنّت مکان آن شیر صَفَدَر
بران ایسرائیلان را جمله یک جا بیاورد تا کنار آب دریا
به ایشان داد جای بدهوایی زمین شوره زار بی صفایی
بگفت اینجا بسازیتان یکی شهر که مانند یادگارم اندرین دهر
بکرد انعام بر ایشان سراسر جریبی چند تومان داد او دگر زر

بنا کردند یک شهر مُعظم
 ز بس بود بدهوا آنجا و مأوا
 بسی مُردند آن قومانِ عبّری
 خیر شد لاله زار از آن حکایت
 برفت آن شهریار تیز رفتار
 که شاهها ما شدیمان جمله یک رنگ
 بدادیم مُلک و مال خود به تاراج
 بدادی یک زمینِ شوره زاری
 ز غم در سایه داری نیز کردی
 علاجی بهرشان گن ای شهنشاه
 چو بشنید این سخن آن شاهِ پُردل
 بگفت با لاله زار از روی نرمی
 زمینِ نو هوایی تازه دارد
 بگردیتان در آن سَرحد سراسر
 بسازم من در آنجا شهرِ عالی
 سوار بادپا شد خواجه آن دم
 بگردیدند در آن سَرحدِ تمامی
 بنا کردند در آنجا شهرِ دیگر
 نشستند خوش در آنجا تا به امروز
 چنان در پیش شه گشتند مُقرب
 سر جمشید را گر می شکستند
 به بانگِ ساز می چو می کشیدند

نشستند اندر آنجا دل پُر از غم
 مفاجاتی میان شان چو پیدا
 همی کردند از آن اندوه زاری
 بسی افسوس خورد از آن حمایت
 بر شاه جهان و کرد گفتار
 بکردیمان به پابوس تو آهنگ
 همه گشتند یهودی نیز محتاج
 همه مُردند از آن اندوه باری
 در آنجاشان به چنگِ مَرگ سپردی
 که ایشان جمله مُردند قصه کوتاه
 بسی آزرده شد زان کارِ مُشکل
 در این موضع همی باید نسهمی
 کنارِ دریا ایمن آوازه دارد
 بجویتان زمینِ با مقرر
 کنم آن شهر را آنگه خالی
 ابا جمع جماعت همره هم
 بجستند یک زمینِ بانظامی
 که هست اکنون فرح آباد یک سر
 ابا کام و مُراد و عید نوروز
 که زین زر نهادندی به مرکب
 به آزادی فراغت می نشستند
 ز شیر و بَر و گرگان کی رمیدند

شدند در پیشِ شاهِ همچو معظّم
چنان شد لاله‌زار اندر برش خاَص
به هر وقتی که شه می‌رفت به گیلان
اول دل می‌کشیدش شاهِ عادل
همی بُردش حَرَم آن مَرَدِ با فَنَد
کشیدند بر رُخش یک مجلس خاَص
شدند القصه هر یک میر و سردار
رابطه دوستی شاه عباس با خانواده خواجه لاله زار به حدی بود که دو پسرش حنوکا و یعقوب و برادرش داود در مواقع اقامت شاه در فرح آباد همگی در حضور او بوده مورد مرحمت شاهانه بودند و با یکدیگر باده مینوشیدند.

بُدی آن خواجه را یک تا برادر
یکی پورش حنوکا نام می بود
هر آن وقتی که شه میرفت آنجا
طلب میکرد یعقوب و حنوکا
دو پورش هم بُدی چو ماهِ خاور
یکی یعقوب و دادر بود داوود
بعیش و کامرانی بود تنها
آبا داوود مَرَدی با سَمیخاه
این حُسن رابطه چنان بود که شاه یک روز پدران به حنوکا گفت که به آیین اسلام در آید تا او را به مقام حکمرانی گیلان برساند. حنوکا که از خواسته پادشاه نمیتوانست سرزند، ترسید و وعده انجام آن خواسته را به بعد موکول کرد ولی بالاخره اصرار شاه او را باین امر مجبور نمود و شاه هم حکومت گیلان را به او واگذار نمود.

چنین میکرد با ایشان همیشه
که سازد او حنوکا را مسلمان
بُدش یکروز شاه از باده سرمست
حنوکا را بگفت ای جان فرزند
تو را خانی دهم بر دار دنیا
نتانست دم زند از ترس مرشد
بُشد خوشحال شاه از گفته او
ز دل در دل بُدش اینکار و پیشه
دهد بر او همه خانی گیلان
هوایی این چنین اندر سرش جست
بیابردین من بهر خداوند
بهشتت میرم با خود به عقبی
بگفت شاهها شوم در روز شنید
مسلمان کرد حنوکا را بصد رو

هماندم داد سلطانی گیلان
 خدا داند که می کردند شاهی
 چو این دوران بدیشان اندر آن وقت
 بشد از یوم ایشان حال مشکل
 مگر بشنفته باشی دور لاری
 اگر نشنیده ای بشنو تو اکنون
 که مردم را کند از کیسه تالان
 همی رفت حکمشان بر مرغ و ماهی
 فتاد یک مشکلی بر عبریان سخت
 کجا باور کند این گفته عاقل
 چه ها کرد با همه قومان عبری
 ز بابایی حکایت های دوران

متأسفانه این روابط دوستی دیری نپایید و با توطئه غرق ابوالحسن لاری تازه مسلمان، بوسیله اهالی فرح آباد، که مأموریت تحمیل قوانین اجباری بر یهودیان شهر را بر عهده داشت، آن رابط نزدیک با پادشاه به تیرگی گرایید. این تیرگی به حدی بود که همانگونه که در این کتاب میخوانیم، سه سال بعد از آن واقعه، طبق گفته بابایی بن لطف و شهادت عینی پیتر و دلا واله (Pietro Della Valle) به تاریخ ماه نوامبر ۱۶۲۱ یهودیان نیز با عدم قبول اسلام، طعمه سگان آدم خوار میشوند. این همان رفتاری است که از زبان آرکل ارمنی راجع به کشیش K'ahnan Baghdasar گزارش داده شده است. گروهی از جماعت یهودی فرح آباد بعد ها در آخر دوران سلطنت نادر شاه (۱۷۴۶) برای حفاظت جواهرات نادری در کلات نادری به قزوین و از آنجا به مشهد برده شدند تا در کلات نادری اسکان یابند. ولی بعلت مرگ نادر، هیچگاه به کلات نادری نرسیدند و در مشهد ماندند.

هویت مذهبی و نسبت یهودیان ایرانی با آخرین گروه مهاجر از گرجستان

در پایان، پس از تقابل دو فصل از کتاب انوسی با سایر منابع مستند و معاصر، به غیر از بعضی جزئیات، بار دیگر متوجه سندیت تاریخی این کتاب میشویم. سندی که شاید اگر چنین اثری امروز در دست ما نبود هیچگاه از آن اطلاع نمی یافتیم. یکی از این وقایع چگونگی مهاجرت یهودیان گرجی بایران است. در این کتاب به وضوح میبینیم که این مهاجرت اختیاری نبوده و اراده و میل شاه عباس آنان را به این امر مجبور کرده است. شاه عباس با دور اندیشی خود در مملکت داری می خواسته است که اهالی خارجی سر زمین های تصرف شده را به داخل خاک ایران نقل مکان دهد تا در آینده و در صورت بروز اختلاف، با کشورهای همسایه، از کمک آنان برخوردار شود. همین امر را از گفتار آراکل تبریز در مورد انتقال اجباری آرامنه گرجستان به فرح آباد و دهکده های اطراف آن میبینیم. بعید نیست که یفرم خان ارمنی یکی از قهرمانان مشروطه ایران از فرزندان همین مهاجرین اجباری به ایران بوده باشد.

در مرحله دوم، متوجه پیشینه تاریخی این مهاجرین و پیوستگی ریشه آنها با یهودیان اسپانیا میشویم. یهودیانی که احیاناً از نسل یهودیان رانده شده از اسپانیا میتوانند باشند زیرا که در سالهای ۱۶۱۷-۱۶۱۴ حدوداً مدت صد و بیست سال از مهاجرت یهودیان اسپانیا به ترکیه عثمانی گذشته بود. از سوی دیگر اسکندر منشی نیز بما گزارش میدهد که قبل از دوره شاه عباس، گروهی از ساکنان یهودی شیروان و قرا باغ در زمان تسلط عثمانی ها، به گرجستان مهاجرت کرده بودند و در آنجا زندگی آرامی داشتند و تمایلی به مهاجرت نداشتند. بنا بر این مشاهدات امکان دارد نتیجه گرفت که برخی از ساکنین زعم براحتمی میتوانند از نسل همان یهودیان اسپانیا باشند که در زمان شاه عباس در فرح آباد سکنی گزیدند. هم زمان با این دوران، گروهی از یهودیان اسپانیایی همچنن از راههای دیگر به ایران آمده، اکثراً در شهر کاشان سکنی گرفته بودند. این هر دو گروه یهودیان اسپانیایی ساکن کاشان و مازندران، پس از بیش از بیست و چهار قرن با سایر یهودیان ایرانی که برخی از آنان از دوره حکومت مادها (مهاجرین ۷۲۲ ق.م.) و یا از زمان کورش (مهاجرین ۵۳۸ ق.م.) به ایران آورده شده بودند، آمیختند. یهودیان اسپانیایی الاصل، که آنها را یهودیان سفارادی میخوانند، با ورود خود به شرق، آداب و رسوم و فرهنگ مذهبی خود را به ارمغان آوردند. قوانین فقهی (هالاخا) تدوین شده آنان در مرحله اول قبل از دوران صفوی در کتاب "میشنه توره"، نوشته موسی بن میمون یا رامبام (Rabbi Mosheh Ben Maimon) تدوین شده بود. ابن میمون متولد شهر کوردوا در اسپانیا (۱۲۰۴-۱۱۳۵) بود و بعدها پس از مهاجرت به مصر، پزشک مخصوص سلطان صلاح الدین ایوبی شد. فقه تنظیم یافته او از طریق افریقا و خاور میانه در نیمه قرن دوازدهم میلادی در ایران شناخته شده بود. ترتیب و تفسیر این قوانین فقهی بار دیگر در نیمه قرن شانزدهم میلادی بوسیله ژرف کارو Joseph Caro متولد شهر تولیدو در اسپانیا (۱۴۸۸-۱۵۷۵)، پس از مهاجرت او به شهر صفاد واقع در ترکیه عثمانی، در کتاب شولخان آروخ (*Shulchan Aruch*) تدوین گردید. این مجموعه نیز بوسیله رهبران یهودی ایرانی نیز از اورشلیم به ایران آورده شده بود. مسلماً ورود این دسته از یهودیان گرجی سفارادی در دوران صفوی در توسعه و اشاعه مراسم و رسوم یهودیان اسپانیایی در ایران بی تأثیر نبوده است. اثر فرهنگی و مذهبی یهودیان اسپانیایی بر یهودیان شرقی (میزراحی)، که خود از قرنها قبل به اسپانیا رفته بودند، تا حدی است که یهودیان شرقی (میزراحی) خود را سفارادی مینامند. با این تفصیل، هویت یهودیان ایرانی ترکیبی از آداب و سنن دوهزار و پانصد ساله ایرانی و فقه تدوین شده توسط یهودیان اسپانیا است. فقهی که طی تاریخ دو بار توسط یهودیان اسپانیایی، ابن میمون در قرن دوازدهم و ژوزف کارو در قرن شانزدهم، تنظیم شده است. با این تفاسیر، نسخه کامل کتاب انوسی سروده بابایی بن لطف، نوه یا نبیره او بابایی بن فرهاد و در انتها ماشیه رفاثل، در واقع یک سند مستند تاریخی است که به دست شعرای معاصر و یا در فاصله چند دهه از زمان وقوع آن نه تنها برای یهودیان ایران، بلکه بعنوان گوشه ای از تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، برای ایرانیان بجای مانده است. این سند دست نخورده، چون به خط عبری نوشته شده برای بسیاری از پژوهندگان ناشناخته مانده است. فوریه ۲۰۲۲